

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده‌دار (دام ظلّه)

موضوع: کتاب الشخص الاعتباری، جلد ۲ تاریخ: ۱۴۰۲/۷/۱۷ جلسه: ۰۶

جلسه: ۰۶

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در مقدمه‌ی ثالثه در این بود که آیا این مطلبی که بعض حقوقیون فرموده‌اند که اصل اشتراک شخص حقیقی و اعتباری است در تکالیف و احکام، چه احکام تکلیفی چه احکام وضعی، آیا این مطلب تمام هست یا تمام نیست بحسب شرع. فرمودند که نه مقتضای ادله‌ی فقهاتی که اصول عملیه باشد و نه مقتضای ادله‌ی اجتهادی که کتاب و سنت و سایر منابع مثل اجماع و سیره‌ی غیر مردوعه و امثال ذلك باشد چنین اصلی را اثبات نمی‌کند. و قهراً ما در مواردی که شک می‌کنیم یعنی هیچ دلیلی روایی یا امثال این‌ها نداریم وقتی شک کردیم استصحاب عدم آن تکلیف یا عدم آن حکم و در مواردی هم براءت داریم. خب می‌فرمایند حالا تا این‌جا ظاهراً رسیدیم «نعم، یقتضی الأصل العملی ثبوت الحکم فی بعض الأحکام بلا فرق بین الشخصین؛ کما عند الشک فی انفساخ العقد، فلا ینفسخ لاستصحاب أثر العقد المقتضی للزومه.» یک اصل کلی گفتیم نداریم اما در یک موارد خاص و ویژه‌ای البته مقتضای اصل بدون فرق بین شخص اعتباری و شخص حقیقی این است که حکم‌شان واحد است، مثلاً اگر بعد از فراغ از این‌که قبول کردیم که شخص اعتباری می‌تواند معامله کند کما این‌که شخص حقیقی می‌تواند معامله کند، حالا اگر شک کردیم که مثلاً فلان چیز بنحو شبهه‌ی حکمیه این موجب فسخ و انفساخ عقد می‌شود یا نمی‌شود؟ فرض کنید که اگر مشتری تأخیر انداخت در این‌که ثمن را بیاید ادا کند، حالا شک می‌کنیم این تأخیر موجب فسخ یا انفساخ می‌شود یا نمی‌شود به نفع شبهه‌ی حکمیه؟ خب وقتی دلیل بر این نداشتیم که... دلیل اجتهادی نداشتیم قهراً شک می‌کنیم وقتی شک کردیم مقتضای اصل عملی که استصحاب باشد چی هست؟ بقاء آن عقد است، بقاء آن ملک و آن ثمن در ملک بایع و آن مثنی در ملک مشتری است، این دیگر فرقی نمی‌کند بین شخص حقیقی و شخص اعتباری، مقتضای استصحاب در هر دو عدم فسخ، عدم انفساخ و بقاء مالین در همان جایی است که انتقال پیدا کرده

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده‌دار (دام‌ظله)

موضوع: کتاب الشخص الاعتباری، جلد ۲ تاریخ: ۱۴۰۲/۷/۱۷ جلسه: ۰۶

فرقی نمی‌کند. می‌فرمایند: «نعم» این نعم استدراک است یعنی گفتیم یک اصل کلی که همه‌جا را در بر بگیرد نداریم اما این را استدراک می‌کنیم که «یقتضی الأصل العملی ثبوت الحکم» در بعض احکام بدون فرق بین شخصین یعنی شخص اعتباری و شخص حقیقی «کما عند الشک فی انفساخ العقد» همان‌طور که این اقتضاء وجود دارد نزد شک در انفساخ یک عقد بنحو شبهه‌ی حکمیه «فلا ینفسخ لإستصحاب أثر العقد المقتضی للزومه» این‌جا آن عقد منفسخ نمی‌شود چون ما اثر آن عقد را که بقاء آن ملک در ملک او و بقاء آن ملک او در ملک او باشد آن را استصحاب می‌کنیم که قهراً این هم مقتضی لزوم آن عقد و عدم انفساخ آن است. حالا این‌جا ایشان فرموده: «فلا ینفسخ لإستصحاب أثر العقد» ما به‌جای استصحاب اثر عقد هم می‌توانیم استصحاب بقاء خود عقد را بکنیم یعنی این‌جور نیست چون همه‌ی این‌ها درست است، می‌گوییم این عقد منفسخ شد یا نه؟ استصحاب بقاء عقد، نمی‌دانیم ثمن برگشت به ملک بایع یا در ملک مشتری همین‌طور هست، استصحاب می‌کنیم بقاء آن را در ملک مشتری. نمی‌دانیم مبیع از کیس مشتری خارج شد و آمد در کیس بایع و فروشنده، استصحاب بقاء در ملک او می‌کنیم. این در صورتی که شبهه‌ی حکمیه باشد که مقصود ظاهراً همان شبهه‌ی حکمیه است. در شبهات موضوعیه‌اش هم همین‌جور است، یعنی مثلاً الان بایع شک می‌کند که مشتری که حق فسخ داشت که خیار داشت اِعمال خیار کرده یا نه؟ اگر اِعمال خیار کرده باشد خب این پولی که الان به ما داده باید برگردانیم به او، او هم باید آن متاعی که از بایع خریده برگرداند. الان بایع شک می‌کند که این مشتری اِعمال خیار کرده یا نکرده؟ خب می‌تواند استصحاب عدم فسخ بکند، می‌تواند استصحاب بقاء عقد بکند، می‌تواند استصحاب بقاء آن پول در ملک خودش بکند و تصرف بکند در آن. پس هم در شبهات حکمیه این‌چنینی است و هم در شبهات موضوعیه این‌چنینی است.

س: ...

ج: گفتیم دیگر، من آن را که عرض کردم، گفتم بعد از این‌که قبول کردیم که این معاملات از ناحیه‌ی شخص اعتباری جایز است و نافذ است حالا اگر شک کردیم که حالا این فسخ شده یا نه این‌جوری می‌شود.

«و علیه فالاستصحاب يقتضى لزوم العقد الصادر عن الشخص الطبيعي الذي يبشره ممثله» بنا بر «علیه» یعنی بنا بر این کلامی که گفته شد و آن اقتضاء اصل عملی که گفته شد این «علیه» برمی‌گردد به آن اقتضائی که از یقتضی در می‌آید و علی این اقتضاء پس استصحاب اقتضاء می‌کند لزوم عقدی را که صادر شده از شخص اعتباری‌ای که البته آن عقد را «ببشره ممثله» شخص اعتباری که خودش مباشرت نمی‌کند در انشاء عقد، مثل او مباشرت می‌کند. «كما أنّ الأصل العدمی قد یقتضى نفی الحكم فی کلا الشخصین» همان‌طور که اصل عملی هم که دو سطر بالا گفتیم گاهی اقتضاء می‌کند نفی حکم را در هر دو شخص چه اعتباری چه حقیقی. «فهو یقتضى الاشتراک لکن فی عدم الحكم» پس این اصل عملی اقتضاء اشتراک را می‌کند بین شخص حقیقی و اعتباری لکن در عدم حکم این اقتضاء را دارد نه در ثبوت حکم. یعنی در عدم فسخ. «و أما علی الأدلة الاجتهادية، فلا یصح أصل الاشتراک، من جهة عدم التحصل علی عموم وضعی أو إطلاقی فی الأدلة اللفظية یفید اشتراک الشخصین فی الحكم و التکلیف. و لا نجد إجماعاً علی الاشتراک» خب اصل عملی روشن شد که گفتیم اصل عملی‌ای که مفادش این باشد که همه‌جا در همه‌ی حقوق و واجبات اشتراک دارند ما چنین چیزی نداریم. بله در یک چند مورد دیدیم که اشتراک وجود دارد.

اما ادله‌ی اجتهادی؛ آیا ما دلیل اجتهادی داریم بر این مسأله یا نه؟ که البته بحسب رتبه باید اول اصل اجتهادی را مطرح می‌کردند بعد اصل عملی را مطرح می‌کردند. چون اگر ادله وافی باشد که خب دیگر نوبت به اصل نمی‌رسد. اول آن را مطرح بکنیم که اگر آن‌جا گفتیم دلیل داریم خیلی خب، اگر دلیل نداریم حالا نوبت به این می‌رسد که با اصل عملی باید مسأله را روشن بکنیم. حالا ایشان می‌فرمایند که ما اصل، یک قاعده و ضابطه‌ای که از منابع فقهی؛ کتاب، سنت و اجماع یا دلیل عقلی بتوانیم پیدا کنیم که دلالت کند بر اشتراک نداریم، نه آیه‌ای داریم برای اشتراک نه روایتی بر اشتراک داریم و نه اجماعی بر این مسأله داریم، عقل هم که این‌جا حکم نمی‌کند که یک عقل بطی وجود داشته باشد که بگوید اشتراک دارند این‌ها. و اما بنا بر ادله‌ی اجتهادیه و بر اساس ادله‌ی اجتهادیه «فلا یصح أصل الاشتراک» اصل اشتراک هم تمام نیست و صحیح نیست. چرا؟ «من جهة عدم التحصل» بخاطر عدم دست یافتن بر یک عموم وضعی که دلالت وضعیه

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده‌دار (دام ظلّه)

موضوع: کتاب الشخص الاعتباری، جلد ۲ تاریخ: ۱۴۰۲/۷/۱۷ جلسه: ۰۶

داشته باشد مثل کل و سایر ادات عموم داشته باشد یا اطلاق، یک عموم اطلاق که از رهگذر اطلاق و مقدمات حکمت پدیده آمده باشد. خب بخاطر عدم دست یافتن بر عموم وضعی یا اطلاق در ادله‌ی لفظیه‌ای که «یفید» آن عموم وضعی یا اطلاق اشتراک شخصین حقیقی و اعتباری را در حکم و تکلیف. «و لا نجد اجماعاً علی الاشتراک» اجماع بر اشتراک هم که ما نیافتیم «و لا نجد حکماً عقلياً علیه أيضاً» و حکم عقلی هم بر این اشتراک نیز نیافتیم «فینبغی فی کلّ حکمٍ فحص الدلیل فی ذلک المورد من جهة شموله للشخص الاعتباری أو عدم الشمول.» پس یک اصل یک قاعده‌ی کلی، یک ضابطه‌ی کلی که از عموم یا اطلاق یا اجماع یا حکم عقل داشته باشیم نداریم، بلکه در هر مورد باید برویم سراغ همان ادله‌ای که در آن مورد داریم ببینیم آن ادله شامل شخص اعتباری هم می‌شود یا نمی‌شود. تک تک مورد را فقیه باید بررسی کنیم. مثلاً شفعه در شخص حقیقی هست آیا در اعتباری هست یا نه؟ باید بروی ادله‌ی شفعه را بررسی کنید ببینید آن جا چه عنوانی اخذ شده در آن جا؟ آیا عنوانی اخذ شده که شامل اعتباری هم می‌شود یا نمی‌شود؟ خيارات همین جور، ادله‌ی خيارات آیا شامل شخص اعتباری می‌شود یا نمی‌شود؟ باید مراجعه کرد تک تک خيارات، خيار رؤیت را جدا، خيار غبن را جدا، خيار عیب را جدا و همین طور. پس این مقدمه هم تقریباً دارد روش کار را نشان ما می‌دهد، می‌آموزد که ما یک قاعده‌ی کلی نداریم بلکه در این موارد باید چکار کنیم؟ تک تک موارد را بررسی کنیم کما این که این کتاب این کار را کرده که تک تک این موارد را مورد بررسی قرار داده، به ادله‌اش مراجعه کرده ببیند آیا شامل شخص اعتباری می‌شود یا نمی‌شود؟

س: ...

ج: نه خطابات قانونیه هم اگر چیزی در آن اخذ شده که... مثلاً می‌گوید «یا ایها الذین آمنوا» درست است خطاب قانونی است ولی دیگر به بانک که آمنوا نمی‌گویند که.

س: ...

ج: ببینید نه حرف ایشان این است که عنوان باید صادق باشد ولی دیگر قدرت و سایر شرایط لازم نیست. نه در خطابات قانونیه ما تعدی کنیم به غیر عنوان، این کار را که نمی‌کنیم که، خطابات قانونیه یعنی هر موردی که

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار (دام ظلّه)

موضوع: کتاب الشخص الاعتباری، جلد ۲ تاریخ: ۱۴۰۲/۷/۱۷ جلسه: ۰۶

در هر جایی که آن عنوان مأخوذه در دلیل صادق است آن عنوان دلیل باید محفوظ باشد، حکم را روی عنوان آورده، اما دیگر مشروط به این نیست که آن باید قدرت داشته باشد، به آن می گویند که چی؟ می گویند وقتی گفت «یا ایها الذین آمنوا افعلوا کذا» آن ها را، می گویند این «یا ایها الذین آمنوا» شامل الذین آمنوی که قدرت ندارد نمی شود، شامل الذین آمنوی که ساهی است غافل است نمی شود، چرا؟ برای این که تکلیف این ها قبیح است.

س: ...

ج: نه بالاخره برای، نه شما ببینید نه. ما به واسطه ی این امور که نمی توانیم بگویم که امر روی این نرفته، بله گاهی می توانیم الغاء خصوصیت بکنیم، یعنی می گویم درست است مولا حکم آورده روی این بحسب ظاهر ولی الغاء خصوصیت می کنیم یا نه می فهمیم از باب مثال گفته، مثلاً اگر گفت «اذا اصاب ثوبک الدم فاغسله» گفته وقتی به ثوبت، پیراهنت دم اصابت کرد آن را بشور، از این «فاغسله» ما دو چیز می فهمیم، یکی این که می فهمیم که دم نجس است و دو: می فهمیم که راه تطهیرش هم شستن با آب است، این درست است، بعد می آیم می گویم چی؟ عرف می گوید بابا مثال است دیگر این که گفته ثوب، حالا اگر ثوب نبود فرش بود، اگر فرش نبود میز بود، اگر این ها نبود میز بود درست؟ این را دیگر از باب مثال گفته «اذا اصاب ثوبک الدم فاغسله» چون می فهمد که دم اگر یک چیز است که نجس کننده است خب فرقی بین این نیست که حالا اسم این چیزی که اصابه کرده ثوب باشد یا نه پارچه ای است که هنوز ثوب نشده، هنوز ندوختند که ثوب بشود پارچه است. یا نه قبل از این که اصلاً پارچه بشود پنبه است، عرف می گوید فرقی نمی کند آن جا درست است. اما در جایی که این چنین نیست، خب در جایی که ما... خطابات قانونیه هم نمی گوید که ما باید دست از آن خطاب، دست از آن موضوعی که در خطاب اخذ شده است برداریم. مثلاً ...

س: ...

ج: نه در مقام قانونگذاری است برای همانی که در دلیل اخذ کرده او را موضوع ...

س: ...

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده‌دار (دام ظلّه)

موضوع: کتاب الشخص الاعتباری، جلد ۲ تاریخ: ۱۴۰۲/۷/۱۷ جلسه: ۰۶

ج: مثلاً اگر گفت الدم نجس شما می‌توانید بگویید من از این دلیل می‌فهمیم بول هم نجس است؟ کلب هم نجس است؟ خب نمی‌فهمیم چرا؟ خب می‌گویی آقا ما قائل به خطابات قانونیه هستیم، خب باش، خطاب قانونی که دارد چی می‌گوید؟

س: ...

ج: بله شما دارید الغاء خصوصیت می‌کنید درست؟ ولی الغاء خصوصیت در این موارد درست نیست این جور موارد، چرا؟ برای این که احتمال خصوصیت می‌دهیم. شاید شارع به یک جهاتی این را نجس قرار داده آن را نجس قرار نداده باشد. بله هر جا مثل این مثالی که زدیم که فرمود «اذا اصاب ثوبک الدم» آن جا احتمال خصوصیت عرف نمی‌دهد می‌فهمد که از باب مثال است این ...

س: ...

ج: بابا عرض کردم خطاب قانونی بیش از این نیست، قائل به خطاب قانونی رضوان‌الله علیه بیش از این نمی‌فرماید، نمی‌فرماید که ما در خطابات قانونیه رفع ید می‌کنیم از عنوان مأخوذ در دلیل. مگر جاهایی که بحسب فهم عرف آن عنوان خصوصیت نداشته باشد از باب مثال باشد یا اگر از باب مثال نیست به یک جهتی الغاء خصوصیت بشود. خطابات قانونیه ناظر به این نیست که از عنوان مأخوذ در دلیل تعدی کنیم، ناظر به این است که همان عنوان را بر آن تحفظ می‌کنیم اما دیگر اشتراط قدرت و عدم نسیان و عدم سهو و این‌ها در آن مأخوذ نیست. آن قائل بزرگوار این را می‌فرمایند.

بله این جا یک نکته‌ای خوب است به آن توجه بکنیم و آن این است که حضرت امام قدس سره به آیهی تجارت ایشان استدلال کردند برای این که هرچی در ذهن عرف و به داوری عرف حق است این را شارع امضاء کرده و تصویر کرده و هرچه در اذهان عرفیه و عقلاء باطل است آن را ردع کرده. ایشان از آیهی تجارت «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ» (نساء/۲۹) ایشان این بحث در آن جایی که بحث می‌شد از این که شارع، موقف شارع در مقابل اشخاص اعتباری چی هست در همین کتاب، آن جا این بحث را آوردیم این آیه را در آن جا عرض کردیم و نوشته شده در این کتاب. که امام فرمودند این

کلمه‌ی باطل که این‌جا فرموده است باطل عرفی است، چون الفاظ حمل می‌شود بر چی؟ بر آن معانی عرفی. ایشان قائل است به این‌که همان‌طور که از نظر مفاد الفاظ حمل می‌شود بر مفاد عرفی، از نظر تطبیقی و مصداقی هم حرف حمل می‌شود بر مصداق عرفی. پس «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ» یعنی باطل عرفی، هرچیزی، باطل عرفیه شما اموات را نخورید اموالی که از این راه به‌دست آمده، مثلاً در عرف سرقت را می‌گویند چی هست؟ می‌گویند باطل است، مالی که از سرقت به‌دست آمده می‌گویند باطل است. مالی که از غصب به‌دست آمده باشد می‌گویند باطل است، مالی که از معاملات باطله به‌دست آمده می‌گوید باطل است درست؟ ما اگر ادله‌ی سرقت هم نداشتیم غصب هم نداشتیم همین آیه کفایت می‌کرد که بگوییم این‌ها حرام است؛ چون باطل عرفی است. بعد به قرینه‌ی مقابله که استثناء فرموده که باطل را دنبالش نروید، اکل به باطل نکنید «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» عرف چی از آن می‌فهمد؟ می‌فهمد مگر این‌که باطل نباشد و حق باشد، چون نقطه‌ی مقابل باطل چی هست؟ حق است دیگر. این‌که تجارت را ذکر کرده از باب مصداقی از حق است. فلذا ایشان در کتاب البیع ایشان فرموده ما از همین آیه «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» می‌توانیم اثبات بکنیم مضاربه و مزارعه و مساقات و این‌ها هم درست است، چرا؟ چون این‌ها حق عرفی هستند، این‌ها هم حق هستند. اگر کسی از راه مضاربه برود پول به‌دست بیاورد، از راه مساقات برود از راه صلح برود این‌ها حق عرفی است اشکال ندارد.

س: ...

ج: آره، بله، اتفاقاً خود ایشان مثال ربا را هم، فرموده که ان قلت مثلاً که ربا که حق عرفی است، ربا در عرف اشکالی ندارد، آن اشکال هم که کردند می‌کردند که قرآن جواب داده «إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا» (بقره/۲۷۵) عده‌ای می‌گفتند آقا چه فرقی می‌کند بیع و ربا؟ توی ربا سود به‌دست آوردن است در بیع هم سود به‌دست آوردن است، این دوتا با هم چه فرقی می‌کند؟ ببین خدا چی جواب داده؟ «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا» یعنی فضولی موقوف، خدا آن را حلال کرده این را حرام کرده. نیامده خدا این‌جا بیان فرق بکند که فرق آن چه چیزی هست، به آن‌ها جواب می‌دهد به پیغمبر به این‌ها بگو به عبارت عامیانه‌اش این می‌شود فضولی

موقوف. شما اگر خدا را به حکمت و عدل و این‌ها قبول دارید این خدایی که حکیم است و عالم است، قادر است و دلسوز به حال مردم است آن را حلال کرده این را حرام کرده، تو باید اطاعت بکنی دیگر. فلذاست که این مسأله مهم است، ما این خیلی چیزهایی که افرادی که حالا یک گاهی یک‌ذره هم درس خوانند گاهی تا من فلسفه‌ی فلان چیز را نفهمم نه، تا من برایم حل نشود که چرا خدا حجاب را واجب کرده نه، خب این دلیل بر چی هست؟ این دلیل بر نادانی شخصی است که این حرف را می‌زند. مگر شما پزشک هم می‌روی پیش فوق تخصص می‌روی می‌گوید فلان بیماری‌ات این است و این دارو را بخور، می‌گویی آقا بگو تا نگویی من نمی‌خورم؟ می‌گوید آقا اگر می‌خواهی بفهمی مثل بنده بیست سال درس بخوان این رشته‌ها را برو بخوان دکتری‌اش را بگیر آن وقت بله. اما این‌جا که آمدی فضولی موقوف است، اگر من را قبول داری به عنوان تخصص دارم می‌گویم دردت این است این هم درمانش است. حالا خدا همین جواب را می‌دهد. جواب ملائکه را هم که گفتند ملائکه به خدا عرض کردند که خدا آخر این آدم‌ها که ما می‌شناسیم این‌ها را، این‌ها سفک دماء می‌کنند چه می‌کنند چه می‌کنند چرا این‌ها را خلق می‌کنی؟ خدا چی فرمود؟ «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (بقره/۳۰) من یک چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. نیامد توضیح بدهد تفصیل بدهد بگوید نه فلان است. «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» این چون یک مطلب عقلی است خودش، فطری است خودش که وقتی کسی که عالم است و دلسوز و مهربان است آن وقتی یک چیزی آمد گفت معقول، بله یک وقت برای این‌که به علم‌مان اضافه بشود می‌خواهیم یک چیزی یاد بگیریم سؤال می‌کنیم عیب ندارد. علل الشرائع یک کتابی است که مردم سؤال کردند ائمه علیهم السلام علل را فرمودند، حکم را فرمودند، اما بگویی اطاعت نمی‌کنم تا نفهمم این نادانی است. اما اگر من اطاعت می‌کنم اما می‌خواهم علمم افزوده بشود یک چیزی یاد بگیرم، فلسفه‌ی این چی هست؟ خب این‌جا اگر صلاح باشند می‌گویند صلاح نباشد نمی‌گویند، در حد فهمت باشد می‌گویند در حد فهمت نباشد نمی‌گویند. خب حالا مقصود من این بود که این‌که ما گفتیم دلیل اجتهادی نداریم اگر این آیه را قبول کردیم دلالتش را درست؟ پس چی می‌شود؟ این می‌شود که ما یک دلیلی داریم که هرچی عرف می‌گوید هر حکمی که برای شخص حقیقی هست که عرف می‌گوید این نسبت به شخص



موضوع: کتاب الشخص الاعتباری، جلد ۲ تاریخ: ۱۴۰۲/۷/۱۷ جلسه: ۰۶

اعتباری هم درست است و حق است پس این آیه دلالت می‌کند طبق فرمایش امام بر این که آن حکم در شخص اعتباری هم وجود دارد. بنابراین این این جا که می‌گوییم عموم وضعی و اطلاقی نداریم این علی غیر مبنای حضرت امام می‌شود گفت، اما طبق فرمایش امام نه. البته در این جا ان قلت قلت‌هایی راجع به فرمایش امام قدس سره بود که آن جا هم اضافه شد که خب اگر شما از این آیه شریفه این مطلب را استفاده می‌فرمایید از این آیه دیگر هم و آیات دیگری که فرموده «تواصوا بالصبر تواصوا بالحق» به همدیگر مردم تواصی به صبر بکنید، تواصی به حق بکنید. خب حق است دیگر، حق هم یکی از مصادیقش چی هست؟ این مثلاً این معاملات است این چیزها هست. خب این پس باید به آن توجه بکنیم. بله آقا؟

س: ...

ج: اشتراک را فهمیدیم دیگر، هر حکمی که یک قانون این جوری اگر این فرمایش حضرت امام را بپذیریم یک قانون این جوری کلی به دست می‌آید که تمام احکامی که و نمی‌دانم حقوقی که در مورد شخص حقیقی وجود دارد و آن احکام و حقوق به منظر عرفی و از دیدگاه عرف حق است که برای شخص اعتباری هم وجود داشته باشد به حکم این آیه شریفه یا «تواصوا بالحق» بگوییم برای آن‌ها هم ثابت است.

حالا می‌فرمایند که «فینبغی» حالا که دلیل عام گفتیم نداریم «فینبغی فی کل حکم» سزاوار است که در هر حکمی و هم چنین هر حقی و تکلیفی فحص کنیم دلیل را در آن مورد. فحص کنیم از چه جهت؟ از جهت شمول آن دلیل، دلیلی که در آن مورد هست برای شخص اعتباری یا عدم شمول «و لیس بالإمكان إفادة ضابطة و قاعدة کلیة لهذه المسألة.» مورد به مورد باید حساب بکنیم و ممکن نیست که ما یک ضابطه کلی و یک قاعده کلی را در مقام بگوییم، چون گفتیم نه عموم وضعی نه عموم اطلاقی نه اجماع نه حکم عقل هیچ کدام را نداریم. خب «و بالنسبة للمعاملات بالمعنی الأخص أى العقود و الإیقات، فیمكن القول إن أدلة کل عقد و ایقاع عقلانی صادر عن الشخص الاعتباری صحیح، بمقتضى عموم الإیضاء» خب حالا باید مورد به مورد برویم سراغ ادله دیگر. حالا می‌گویند که در معاملات بالمعنی الاخص یعنی عقد و ایقاع مثل بیع، مثل اجاره، مثل مزارعه، مثل صلح، مثل مساقات و امثال ذلک، این‌ها ما عموم و اطلاق داریم راجع به این‌ها،

توی این حیظه عموم و اطلاق داریم که قبلاً گفته شد. می‌فرمایند که «بالنسبة للمعاملات بالمعنى الأخص» یعنی عقود و ایقاعات «فیمكن القول» این سخن ممکن است گفته بشود، کدام سخن؟ این «إن كل عقد و إيقاع عقلائی صادر عن الشخص الاعتباری صحیح» بانک بیاید معامله کند ارز بفروشد، وام بدهد، خانه بخرد، ساختمان بخرد برای مکانی که می‌خواهد بانک را یک شعبه‌ای در آن‌جا باز کند این‌ها همه‌اش این‌ها درست است صحیح است «بمقتضى عموم ادلة الإضاء» مثل «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» این هم عقدی است دیگر بین بانک‌ها مثلاً آن شخص انجام شده «و أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، و «الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» این هم یک شرطی است دیگر، بنابر این که شرط شامل مثل این عناوین معاملی هم بشود. البته «أحل الله البيع» قرآن این اطلاق ندارد چون در مقابل این است که خدا می‌خواهد، نمی‌خواهد خدا بفرماید حالا با چه شرایطی با چه خصوصیات، فقط می‌خواهد بگوید آقا این اشکال شما که آن مثل این است باطل است، خدا آن را حلال کرده این را حرام کرده، اما در مقام این نیست که حالا کجاها و به چه شرایطی و به چه خصوصیات حلال کرده این را و به چه خصوصیات او را حرام کرده. فلذا «أحل الله البيع» اطلاق ندارد اما آن بقیه اطلاق دارد. بله یک «أحل الله البيع» داریم که در روایت معتبره‌ای از امام صادق علیه السلام است که آن‌جا حضرت به «أحل الله البيع» که خودشان گفتند استدلال کردند برای یک چیزی، آن اطلاق دارد.

«فمن الصحيح أن ندعى في مثل هذه المعاملات أن الأصل الاشتراك» توی این معاملات بالمعنى الأخص می‌توانیم ادعا کنیم که اصل اشتراک است چون عموم و اطلاق داریم. البته تا کی؟ «ما لم يقم دليل على الخلاف بالنسبة إلى الشخص الاعتباری» تا جایی که دلیل بر خلاف در شخص اعتباری پیدا نکنیم که مثلاً شارع بگوید این شخص اعتباری جایز نیست، معامله‌اش درست نیست می‌توانیم به اطلاق اخذ بکنیم. «و قد ثبت بهذا البيان أن الشخصین» یعنی اعتباری و حقیقی «مشرکان فی الأحكام الوضعية المتعلقة بالمعاملات بالمعنى الأخص» بخاطر وجود این اطلاقات «كالصحة و الملكية» صحت خودش یک حکم وضعی است دیگر، می‌توانیم بگوییم بیع بانک‌ها صحیح است، بیع‌هایی که شرایط بیع ربوی نباشد، شرایط صحت بیع را داشته باشد، اجاره‌شان صحیح است و و و، و می‌توانیم بگوییم ملکیت وقتی چیزی را فروخت و ثمن را

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده‌دار (دام ظلّه)

موضوع: کتاب الشخص الاعتباری، جلد ۲ تاریخ: ۱۴۰۲/۷/۱۷ جلسه: ۰۶

دریافت کرد مالک این ثمن می‌شود، وقتی چیزی را خرید مالک آن متاعی می‌شود که خریده «و الاشتراک موجود بینهما أيضاً فی الأحکام التکلیفیه المدلولة للأدلة المارة بالمطابقة أو الالتزام کوجوب التسليم من جهة أنه مدلول مطابقی أو التزامی لدلیل الأمر بالوفاء بالعقود.» و همچنین احکام تکلیفیه‌ای که این احکام وضعیه که گفتیم اشتراک دارد مثل صحت و ملکیت و همچنین می‌توانیم بگوئیم اشتراک موجود است بین شخص حقیقی و اعتباری نیز در احکام تکلیفیه‌ای که آن احکام تکلیفیه مدلول ادله‌ای است که گذشت، حالا مدلول آن ادله یعنی همان «اوفوا بالعقود» و «احل الله البيع» و «المسلمون عند شروطهم» حالا مدلول آنهاست یا به دلالت مطابقی یا التزامی مثل چی؟ وجوب تسلیم، ما وجود تسلیم را از «اوفوا بالعقود» درآوردیم، امر کرده، این راجع به امر اعتباری هم هست. «من جهة أنه مدلول مطابقی أو التزامی» این وجوب تسلیم مدلول مطابقی یا التزامی دلیل امر به وفا به عقود است که یک‌ذره یک توضیحی می‌خواهد که برای جلسه‌ی بعد. و صلی الله علی محمد و آله.

پایان.